

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ماه رجب است و رفقا نسبت به اهمیت و برکات این ماه مطلع هستند و توصیه‌هایی که بزرگان راجع به این ماه داشتند و همین‌طور ماه‌های بعد، دوستان مطلع هستند. اتفاقاً چندی پیش بود یکی از مخدرات یک سوالی کرده بود راجع به ماه رجب، که [چرا برای این ماه] یک همچنین خصوصیتی مطرح شده است و ماه توحید است و آثار توحید در این ماه خیلی متجلی است و از ادعیه هم همین‌طور پیدا است، پس چرا نسبت به ماه رمضان [نیست] و فرمودند: ماه رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و رمضان ماه امت من. پس چرا نسبت به رمضان این اهتمام وجود دارد و این حالات را ما نسبت به اولیاء در خصوص ماه رمضان مشاهده می‌کنیم.

پاسخ این است که در ماه رجب جنبه توحید و خصوصیات توحیدی خیلی غلبه دارد و کسانی نسبت به ماه رجب خیلی بهره‌مند می‌شوند که از نقطه نظر معارف توحیدی درجات و مقاماتی را ادراک کرده‌اند، اینها استفاده‌شان از ماه رجب به اصطلاح ما بسیار زیاد است. و آن تجلیات توحیدی و کیفیت ارتباطی که نفس در این ماه با تجلیات و با فیوضات پروردگار دارد یک حالت و یک شعور و ادراک خاصی را نسبت به سالک در این ماه متجلی می‌کند.

ولی ماه رمضان یک ماهی است که رحمت پروردگار جنبه سعی دارد، یعنی عام است، شمولش عام است و هر کسی را نسبت به آن مرتبه‌ای که دارد در این رحمت قرار می‌دهد. و هر کدام

از این دو ماه خاصیت خودش را دارد و هیچ تداخلی نسبت به یکدیگر ندارد. یعنی در ماه رجب یک نوع تجلی برای انسان پیدا می‌شود و در ماه رمضان یک نوع تجلی دیگر. الان ما نیاز به خوردن آب داریم و همین‌طور نیاز به خوردن غذا داریم، نیاز به استنشاق اکسیژن داریم و هیچ کدام از اینها هم با همدیگر منافاتی ندارد و همه اینها لازم است. نمی‌توانیم بگوییم ما هوا را استنشاق می‌کنیم و دیگر از خوردن آب مستغنی هستیم، یا اینکه آب می‌خوریم و دیگر غذا نمی‌خوریم بعضی‌ها هستند یک دوره‌هایی را برای یک درمان‌های خاصی برای آب قرار می‌دهند و بعد هم به انواع بلایا مبتلا می‌شوند. هم آب لازم است و هم غذا لازم است، هم هوا لازم است و هم دارو لازم است هر کدام در جای خود. آن تاثیری که آب می‌گذارد و شما آن احساسی که بعد از خوردن آب می‌کنید آن یک احساس است و آن احساسی که بعد از خوردن غذا می‌کنید فرق می‌کند و یک [احساس دیگریست]، آن یک حالت برایتان پیدا می‌شود و غذا یک حالت دیگر پیدا می‌شود. اگر فرض بکنیم که گلوی شما را بگیرند و برای چند لحظه از استنشاق اکسیژن و تنفس [قطع شود] چه حالی به شما دست می‌دهد، وقتی یک دفعه باز

می‌کنند یک حالت خاصی برای انسان پیدا می‌شود که نه در آب خوردن و نه در غذا خوردن یک همچنین مسأله‌ای نیست. توجه کردید؟

خصوصیتی که ماه رجب دارد و تجلیات توحیدی که برای انسان پیدا می‌شود در هر مرتبه خاص خودش، یعنی برای افراد عوام در صورتی که اینها بخواهند اهل صلاح باشند اهل صلاحیت باشند، کارشان را درست کنند، مراقبه‌شان بیشتر کنند، در همین [حد] و نگوییم بابا اینها برای اولیاء و برای مرحوم آقا و آقای حداد و آقای قاضی است، نه! یا برای ائمه است، نه! برای ما هم هست. مگر ما بنده خدا نیستیم ما هم هستیم، هر کسی در همان رتبه و در همان مرتبه‌ای که دارد در همان مرتبه ربط دارد. همین که شما نشستید و به دنبال مطلب هستید یعنی ربط دارید، ربط نبود اینجا نبودید جای دیگر بودید. این که الان آمدید حدیث عنوان می‌خواهید گوش بدهید این به خاطر این است که این ربط است. اگر این ربط نباشد آدم بلند می‌شود می‌رود قصه کلثوم ننه را گوش می‌دهد و یا مثلاً می‌نشیند و فوتبال تماشا می‌کند. توپ از این طرف برود از آن طرف برود این هم یک نوع اشتغال. خوب این به خاطر آن جنبه ربطی است، این ربط برای هر کسی در هر موقعیتی که هست و در هر وضعیتی که هست [وجود دارد].

یادم می‌آید در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه گاهی ایشان در مجالس صحبت می‌کردند، مجالس همان عصر جمعه یا مثلاً فرض کنید که در شب‌های ماه مبارک رمضان صحبت می‌کردند، راجع به بعضی از مسائل تذکراتی می‌دادند، برحسب شرایط و برحسب مسائلی که خوب پیش می‌آمد و اینها.

خیلی جالب بود برای ما، مخاطبین ایشان فرض کنید که بیست نفر و سی نفر و پانزده نفر مختلف بودند، وقتی صحبت تمام می‌شد ما می‌دیدیم هر کدام از اینها یک برداشت دارد. حرف یکی است، صحبت یکی است، ولی وقتی که سوال می‌کردیم این می‌گفت من برداشتم این است، این می‌گفت من برداشتم این است، این می‌گفت این قدر فهمیدم، این می‌گفت نه آقا نظر ایشان این بوده، تو متوجه نشدی فلان چیز را گفت و...، توجه می‌فرمایید؟ هر کدامشان یک نوع برداشت می‌کردند و یک نوع نسبت به مطالبی که مطرح می‌شد قضاوت می‌کردند و ترتیب اثر می‌دادند با اینکه حرف یکی است.

یعنی هر کسی به آن مقدار خودش و به آن میزان ربطی که دارد و به آن میزان سعه وجودی خودش و اطلاعات خودش و آن اندوخته‌های خودش، از مطالب طبق همان میزان نه بیشتر مسائل را

برداشت می‌کرد. خب حالا گاهی اوقات بعضی هایش هم اشتباه بود و این دیگر برمی‌گردد به یک نوع خصوصیات و موقفی که انسان نفسش می‌تواند نسبت به مطالب داشته باشد. اینجا دیگر مسائل خیلی دقیق می‌شود که ریشه و علت این اختلاف چیست. توجه کردید؟

تکلیف ما هم نسبت به ماه رجب و فیوضاتی که از ناحیه پروردگار می‌آید همین است، موقعیتمان همین است. هیچ کس نمی‌تواند نسبت به آن ارتباطی که با پروردگار می‌تواند ایجاد کند بی‌تفاوت باشد و بگوید بابا این برای اولیا خداست به ما ارتباط ندارد. اولیا خدا سهم خودشان را می‌برند، ما چرا در اینجا خود را کنار نگه داریم؟ اولیاء خدا حظ خودشان می‌برند، اولیاء خدا نصیب خودشان را می‌برند، در همان مقام و در همان رتبه‌ای که دارند و تجلیاتی که برای آنها خواهد شد آن تجلیات متناسب با سعه وجودی آنها خواهد بود.

مثلاً راجع به حضرت موسی داریم که: **وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي**
أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ
لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ الأعراف،
 ۱۴۳ وقتی که خدا تجلی کرد بر جبل و آن اراده قاهره او تعلق گرفت بر یک امر مادی؛ این کوه در قبال
 آن اراده و تجلی خدا چیست؟ مثل پر کاهی از هم باز شد و مثل پنبه در هوا این کوه به طور کلی مندرک
 شد. یعنی خدا در این جا خواست بگوید که این مسأله، این تجلی، این جنبه آن قدرت و اراده‌ای که
 می‌آید این ماده نمی‌تواند در قبال آن مقاومت کند بلکه هر ماده‌ای و غیر ماده‌ای این جا در مقام انفعال
 واقع می‌شود و آن جنبه فاعلیت است که می‌آید تاثیر می‌گذارد و آن را از این حال به در می‌کند و دور
 می‌کند. **وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**، حضرت موسی هم افتاد و حالت غشوه برای او گرفت و از خود بی‌خود
 شد.

حالا صحبت در این است اگر به جای حضرت موسی یکی دیگر از پیغمبران، از اولیائی که
 بالاتر بود، آیا برای او هم یک همچنین حال پیش می‌آمد؟ شاید نمی‌آمد، حضرت موسی در این جا به
 این حال افتاد، اگر یکی دیگر بود حالا من دیگر اینجا اگر بخواهم یک مقداری بروم جلو، دیگر باید
 مراعات عواقبش هم بکنیم الان برای حضرت موسی یک همچنین قضیه‌ای پیش آمد، شاید یک شخصی
 که از نظر استعداد و از نظر قابلیت و از نظر آن جنبه فعلیت مراتب وجودی از حضرت موسی قوی‌تر
 بود این به حال غشوه در نمی‌آمد. اگر آن بود آن نیاز به یک تجلی قوی‌تری دارد که او را به حالت غشوه
 در بیاورد، توجه می‌کنید؟ این نیست که حالا فرض کنید که این حالتی که برای حضرت موسی آمد اگر
 برای پیغمبر می‌آمد هم این طور می‌شد، نه! شاید اگر برای پیغمبر می‌شد همین طور صاف هم نگاه
 می‌کرد، به در و دیوار و کوه و صحرا نگاه می‌کرد و سبحان الله و الحمد لله و اینها می‌گفت و هیچ مطلبی
 [پیش نمی‌آمد]، حالا او غش کرده افتاده اما این دارد همین طوری نگاه می‌کند انگار خبری نشده و
 مسأله‌ای هم اتفاق نیفتاده. آن چیزی که باید رسول خدا را دگرگون کند اگر بیاید ملک و ملکوت را
 همه را به هم می‌ریزد، آن دیگر این نیست که بخواهد حضرت موسی را از این حال به در بیاورد، آن
 چیز دیگر است.

اللهم انى اسألك بالتجلى الاعظم که در شب بیست و هفتم که شب مبعث است دعای آن شب
 راجع به رسول خدا آمده، این همین نکته است و در اینجا است که ما متوجه می‌شویم که آن تجلی که بر
 حضرت موسی شد و حضرت موسی نتوانست در مقابل آن تجلی بایستد و مقاومت کند و خود را نگه

دارد و خود را حفظ کند؛ آن تجلی ولایت بود، که آمد و او را کن فیکون کرد. این آمد و حضرت موسی را به آن حالت درآورد که خب! البته اینها همه اسراری است، اینها همه اشاراتی است چرا باید برای حضرت موسی

پیدا شود؟ در نفس حضرت موسی چه می گذشت که خداوند این اشارت و این نکته را به حضرت موسی نشان داد و ابراز کرد، بالاخره یک مسائلی باید باشد.

علی کل حال هر کسی حال و هوای خودش را دارد و ربط خودش را دارد، حضرت موسی به جای خود، حضرت عیسی به جای خود، رسول خدا که دیگر او اول ما خلق بود، همه این اوضاع و همه این فیوضات از نفس [پیامبر]، او به جای خود، ائمه به جای خود، اولیاء به جای خود، ما هم به جای خود، هر کسی جای خود را دارد و ما چرا بیاییم حالا از خدا

رب زدنی علما، انسان باید از خدا همیشه تقاضای زیاده کند و نباید مایوس شود و از رحمت خدا نباید غافل شود، از خدا بخواهد که این سعه را هی بیشتر کند و در راه توسعه این سعه گام بردارد و خود را به جلو بکشانند و احساس می کند که مسائلی دارد اضافه می شود، مطالبی دارد اضافه می شود و حالات انسان تفاوت می کند، علی کل حال اولیاء این مطالب را بی جهت نگفتند.

مرحوم آقا رضوان الله علیه در همان ایام چه در آن زمانی که در تهران اقامت داشتند و چه آن اوقاتی که در عتبه مقدسه رضویه معتکف بودند، گاه و بی گاهی به مناسبت های ایام و شهور مطالبی برای رفقا و دوستانشان بیان می کردند. از جمله مسائلی که به یاد دارم در ماه رجب برای دوستان می گفتند ادعیه ماه رجب بود. مثلاً هر سال یک یا دو تا دعا چه به صورت مجلس خصوصی و چه به صورت عمومی در مسجد این را مطرح می کردند و برای دوستان و برای رفقا می گفتند. همین ادعیه ای که در ماه رجب آمده و تاکید شده به آن.

يك شب يادم است من سنم حدود هجده سال نوزده سال بود، هنوز معمم نبودم و گاهی اوقات می شد ما با ایشان می رفتیم مسجد، گاهی اوقات ایشان می رفتند بعد ما می رفتیم مسجد. ایشان رفتند و بعد من نرفتم، خسته بودم و نمی دانم سردرد داشتم چه بود، که يك چیزی بود و تبلی هم اضافه شده بود، اینجا دیگر خودمان را تبرئه نکنیم، يك خرده تبلی هم بوده، ولی يك کمی هم سردرد و بی حالی هم بود. خلاصه ما مسجد نرفتم و ایشان هم رفتند و برگشتند، گفتند: فلانی چرا مسجد نیامدی؟ گفتم حال نداشتم و گفتند از دست رفت! ما امشب راجع به این فقره صحبت کردیم اللهم انی اسألك بمعانی جميع ما يدعوك به ولاة امرک^۱، گفتم ای داد بی داد، راست راستی از دستمان رفت و به یاد ندارم که ایشان

^۱ - فرازی از دعای هر روز ماه رجب مروی از حضرت ولیعصر علیه السلام - مفاتیح الجنان.

این فقره را [صحبت کرده باشند] آن موقع که هم ضبط و اینها نبود یعنی وسایل [ضبط صدا] و اینها نبود، ایشان هم خیلی دنبال این نبودند که مطالبشان ضبط شود ولی سایر دعا‌های ماه رجب را من یادم است زیاد [صحبت] می کردند.

من به نظرم آمد که خلاصه آن شب از دستمان رفت حالا امشب بیایم این چند فقره از این دعای ماه رجب را برای رفقا بگوییم اما این کجا و آن کجا، خلاصه به خیال این ننشینید که این مطالب همان است نه آقا جان اینها چیزهایی است که من دارم می گویم اوضاع مان مشخص است؛ آنهایی که آنها می گفتند و باید همانها بگویند و همانها بایستی که اینها را تفسیر و توجیه کنند، اینها مطالب دیگری است.

اللهم انى اسألك بمعانى جميع ما يدعوك به ولاة امرك، این دعا دعایی است که از ناحیه حضرت

در

زمان غیبت صغری آمده و به دست نائب دوم که محمدبن عثمان است رسیده و حضرت دستور دادند که برای شیعیان منتشر شود، نائب اول عثمان بن سعید بود که از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بود و بعد در زمان غیبت صغری نیابت اول به او رسید. و نائب دوم فرزند او محمدبن عثمان که ما یک دفعه موفق به زیارت ایشان شدیم، قبر هر چهارتاشان در بغداد است، دو سه سال پیش بود یک وقتی ما مشرف بودیم یک دفعه بر حسب اتفاق می خواستیم برویم بغداد نماز بخوانیم، نماز ظهر بخوانند، یک دفعه دیدیم که افرادی آنجا می روند خلاصه چیز می کنند دیدیم که اینجا قبر محمدبن عثمان است نائب دوم حضرت در آنجا بودند. و سوم حسین ابن روح و چهارم که جناب علی بن محمد سموری است و این چهارتا حدود هفتاد و پنج سال در زمان غیبت صغری بودند و واسطه بین امام علیه السلام بودند.

بعضی ها هم شک کردند و تصور کردند که این دعا دعایی است که از امام حسن عسکری است، ولی در زمان امام حسن عسکری محمدبن عثمان چیزی نداشت یعنی موقعیت و جایگاهی نداشت پدرش بود و از اینجا مشخص می شود که این دعا دعای خود حضرت بقیة الله است.

اللهم انی اسألك بمعانی جميع ما يدعوك به ولاة امرک، پروردگارا من از تو درخواست می کنم تقاضا می کنم. سوال یعنی تقاضا، نه سوال به عنوان حساب و جواب، سوال به عنوان تقاضا است اسألك یعنی تقاضا می کنم، سائل به کسی می گویند که از انسان تقاضایی دارد طلبی دارد، بمعانی جميع ما يدعوك به ولاة امرک، به آن حقایق و به آن مراتب و به آن مسائلی که ولاة امر تو تقاضا می کنند و از تو دعا می کنند و تو را می خوانند و با آن حقایق با تو ارتباط برقرار می کنند، با آن معانی و با آن قضایایی که آن قضایا نفوس مطهره آنها در آن قضایا و معانی منطوی و حک شده. من از تو تقاضای يك همچنين مسائلی را می کنم.

والله آدم وقتی که این چیزها را می خواند اول یک خرده فکر می کند که این قضیه چیست؟ آن حقایقی که و آن معانی که ولاة امر تو به واسطه آنها با تو ارتباط برقرار می کنند، حالا اینها چه کسانی هستند؟

الهامونون علی سرک، اینها امین بر سر تو هستند، بر آن راز و حقیقت تقدیر و مشیت تو، که مقام سر است. مقام سر یعنی مقام اراده، آن مقام مشیت پروردگار که هیچ کس از او اطلاع ندارد و هیچ کس از او خبر ندارد و هیچ کس به او دسترسی ندارد و هیچ کس از او اطلاعی ندارد، آن مقام مقام سر

است، امین بر مقام سرّ است، می‌نشیند در منزل بلند شوند می‌آیند طناب بیندازند گردنش و او را به مسجد بکشاند برای بیعت، این امین بر سرّ است. توجه می‌کنید؟

تا جایی که زوجه او که دختر رسول خداست به او اعتراض می‌کند که پس چه شد؟ پس این رسالت پدرم چه شد؟ پس این نبوت پدرم چه شد؟ پس این بیست و سه سال زحمت پدرم چه شد؟ پس این جنگ‌هایی که شد، خون‌هایی که از او آمد پیشانی او شکست، دندان او شکست، پای او شکست، پس اینها چه شد؟ این می‌نشیند در منزل و می‌آیند طناب می‌اندازند به گردنش و می‌برند او را برای بیعت، این امین بر سرّ. این آن کسی است که از این اراده و مشیت اطلاع دارد، توجه کردید؟

امین بر سر کیست؟ آن کسی است که وقتی که می‌خواهد از مدینه حرکت کند بیاید بیرون، برادرش محمد بن حنفیه به او می‌گوید که برای چه شما می‌روید؟ مگر نمی‌دانی دنیا چه خبر است؟ مگر نمی‌دانی یزید چه خبر است؟ همه مردم بر علیه [تو] هستند مگر نمی‌دانی؟ در پاسخ می‌فرماید: ان الله شاء ان يراني قتيلا،^۱ مشیت خدا بر این است که من را کشته ببیند، من قتیل باشم. این مشیت خداست. درست؟

بعد سوال می‌کند که مشیت خدا بر این است که تو را قتیل ببیند؟ زن و بچه را برای چه می‌بری؟ این زن و بچه برای چه، مگر از این زن و بچه جنگ برمی‌آید، مگر از این زن و بچه پیکار و دفاع برمی‌آید؟ در پاسخ می‌فرماید: إن الله شاء يراهنّ سبايا،^۲ خدا مشیت‌اش بر این تعلق گرفته که اینها را اسیر ببیند، این امین بر سر این است، پس امین بر سر کیست؟ امین بر سر آن کسی است که بر مشیت و اراده خدا مطلع است، این کیست؟ این امام است.

حالا امام کیست؟ امام به چه کسی می‌گویند؟ من امام هستم؟ من پشت این دیوار نمی‌دانم کی ایستاده، اگر هم بروم پشت دیوار باز نمی‌دانم کی ایستاده، باید چشم‌هایم را باز کنم، اگر یک کسی دستش را اینجوری بگذارد روی چشمم هیچی نمی‌بینم، آن وقت من امام هستم؟

امین بر سر آن ذاقی است که اراده و مشیت خدا را اطلاع دارد، آن وقت مگر می‌تواند خلافتش را انجام بدهد مگر می‌تواند. کسی که بداند اراده خدا بر این الله شاء يراهنّ سبايا، وقتی مشیت الهی بر سبی ذراری رسول خداست، وقتی مشیت الهی بر این است که دختر امیر المؤمنین در مرآی و منظر همه قرار بگیرد وقتی مشیت خدا بر این است که ذراری پیغمبر با سلاسل و اغلال در مجالس ابن زیاد و مجالس یزید در شوارع شام، در بیابان‌ها و صحاری و اینها حرکت نکنند آن کیست؟ آن امام زین العابدین است، آن امین بر سر است. آن کسی است که وقتی روز سیزدهم که می‌شود همینی که می‌آید نگاه می‌کنند افراد می‌بینند، خب! کی را به کی دفن کنند اینها که سر ندارند کی را دفن نکنند! امام حسین کو، حضرت ابوالفضل کو، علی اکبر کو، حبیب کو، هیچ کدام. آن آمد آن مشیت را تا اینجا به سرانجام رساند، از این به بعد این مشیت باید توسط امام زین العابدین انجام بشود. آن کسی که بلند می‌شود روز سیزدهم سوار

^۱ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

^۲ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

بر ناچه می آید و می گوید این را در اینجا دفن کنید آن را در آنجا دفن کنید این عمومی من است این پدر من است این برادر من است؛ همان کسی است که با زنجیر و غل دارد الان در این کاروان به سمت کوفه می رود. آن غل و زنجیر را به گردن دارد که هر روزش يك عاشورا بر او می گذرد توجه کردید؟ هر روز.

یک وقتی من رفته بودم یک جا، یک جایی بود مربوط به زندان های زمان های سابق و عصر هزار سال پیش و کجا بود همین که نگاه کردم دیدیم این یک زنجیری و غلی است. وقتی متوجه شدم آنجا نوشته و اینها دیدم این همان غل جامعه است. باور کنید وقتی تصور کردم دیدم پنج دقیقه تحمل این غل را من ندارم! پنج

دقیقه! که با این کیفیت، آن وقت همین را امام سجاد را برمی دارند با این چیز... این کسی است که خودش می آید این مشیت را چه کار می کند؟ در این عالم لباس وجود بهش می دهد. توجه کردید؟!

آن کسی که بلند می شود روز سیزدهم می آید و این اجساد شهدا را تعیین می کند خوب نمی تواند راحت برود، می گوید نه آن غل باید باشد، آن باید در آنجا باشد. این امام است، امام این است، تازه این اول مطلب است اول قضیه است، حالا برویم بالاتر اگر توانستیم. تازه این رتبه پایین است.

الهامونون علی سرّک آن کسی است که وقتی بلند می شود می خواهد بیاید آخرین وداع را بکند می رود در آنجا می بیند طفل شیرخوارش از شدت عطش دیگر رمق ندارد حتی آه بکشد، در روایت است از شدت تشنگی و از شدت عطش او را بلند می کند می آورد، او نمی داند که الان تیر حرمله می آید؟ نمی داند؟ چطور تمام قضایای کر بلا را یکی یکی گفت، این را نمی داند؟ کدام پدری اطلاع دارد بر اینکه يك همچین مسأله ای می خواهد برای بچه اش اتفاق بیافتد بعد خود او را در معرض يك همچین قضیه ای قرار بدهد، چه کسی می تواند همچین کاری بکند؟ بلند می کند حضرت علی اصغر را می آورد بعد آن ملعون از آن طرف باید نشانه بگیرد و دقیق، اگر ده سانت تکان می داد این يك بچه شش ماهه مگر چند کیلو وزنش است، ده پانزده سانت تکان می داد تیر به يك طرف دیگر می رفت، این را نگه می دارد این تیر قشنگ می آید می خورد، این می شود امین بر سر. این امین بر سر است.

الهامونون علی سرّک المستبشرون بامرک اینها کسانی هستند که امر تو را بشارت می دهند، یعنی آن حقایقی که باید از آن عالم نزول به این عالم پیدا بکند اینها بشارت به آنها می دهند مردم را به آن سمت دعوت می کنند، که مردم بلند شوید بیایید کجا نشستید، دنبال چه کسی دارید می روید؟ از چه کسی دارید حرف می شنوید؟ به چه کسی دارید گوش می دهید؟ بلند شوید بیایید ببینید اینجا چه خبر است.

الواصفون لقدرتک خیلی دیگر ما این مطالب را توضیح ندهیم، با توجه به محدودیت وقتی که داریم اینها کسانی هستند که قدرت تو را توصیف می کنند، یعنی در مقام تحقق قدرت تو قرار گرفتند. نه اینکه بگویند خدایا تو قادر هستی خب من هم می گویم خدایا تو قادر هستی، خدایا تو قدرت داری، آسمان خلق کردی، زمین خلق کردی، ستارگان خلق کردی. وصف قدرت عینی یعنی آن قدرت واقعی

حقیقت پروردگار را آن اسم غدیر را، آن اسم قادر را، آن وصف قادر در غالب این ذوات در خارج ظهور پیدا می کند این می شود واصفون لقدرتك. آن قدرت لا یزال الهی خیلی عجیب است، این چه عبارت هایی است این چه مطالبی است که حضرت دارند در اینجا می فرمایند.

می گویند زیارت جامعه سند ندارد! شنیدم چندی پیش یک بنده خدایی می گفت که در مقالاتش نوشته بود زیارت جامعه را غلاة شیعه اینها در آوردند و نوشتند. غلاة شیعه خب بگوئید ببینم چه کسی گفته؟ بالاخره زیارت جامعه را مشتی چغندر فروش که نگفته، او که نمی آید یک همچنین چیزی بگوئید خب بالاخره یکی باید باشد، عالم باشد، عارف باشد، حکیم باشد، حداقل یک سواد ظاهری را داشته باشد دیگر خب چه کسی

بوده؟ چه شخصی آمده این زیارت جامعه را بگوید غیر از امام هادی علیه‌السلام، غیر از امام هادی علیه‌السلام چه کسی آمده زیارت جامعه را بگوید؟ خب این که حالا قوی‌تر است با این عبارات. در آن زیارت جامعه داریم شما وسیله هستی، شما رابطه بین خدا و خلق هستید، به واسطه شماست که آسمان بر زمین می‌بارد، به واسطه شما باعث هستید که این برکات بر زمین نازل می‌شود و خود حقیقت وجود شماست که تمام عالم را گرفته.

أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ^۱ آن حقیقت روح شماست که تمام ارواح و عوالم مجرده را در خود گرفته، و در صورت ظاهر، آن جنبه خلقی شما نسبت به ماده و بدن است که موجب اجسادکم فی الاجساد، چه کسی معنی این را می‌فهمد؟ آن جنبه مادی شما علت برای تحقق کلیه عوالم ماده و عوالم شهادت است. اصلا می‌شود فکر کرد؟ اصلا می‌شود چطور به این مسائل می‌شود رسید، آن وقت می‌گویند اینجا چیست؟ اینها برای غلاة است افرادی غلو کردند، خب! چه کسی بوده، آخه همین طور آدم يك چیزی پیراند که نمی‌شود، آقا فلانی گفته این هم سندش. آقای مشتی حسن گفت این هم دلیلش، بله این برای غلاة شیعه است. اگر به این کشکی گفتن و منقلی است خب اینها دیگر جنبه علمی ندارد.

یک عبارت از دعای زیارت جامعه را تو بیا بگو، من تو را می‌گویم امام سیزدهم تو بیا بگو! مگر نمی‌گویی خب بیا بگو! من اسمت را امام سیزدهم می‌گذارم، یک فقره از این فقرات را تو بیا بگو! من اسمت را می‌گذارم پیغمبر بعد از پیغمبر خاتم، توجه کردید؟ خب اینها مال جهل است.

المعلنون لعظمتك اینها کسانی هستند که عظمت تو را در عوالم وجود اعلان می‌کنند. اعلان نه اینکه یعنی می‌گویند، یعنی به صورت علن درمی‌آورند. آن عظمت تو که در عالم متحقق شده و تجلی کرده، آن کسی که این عظمت را صورت خارجی به آن می‌دهد و صورت عینی به آن می‌دهد این ذوات مقدسه هستند.

اسئلك بما نطق فيه من مشيتك خدایا من از تو درخواست می‌کنم به آن مشیتی که نسبت به اینها تو اجرا کردی، و به آن اراده‌ای که اراده تو نسبت به اینها تعلق گرفت، خب! آن اراده چه بود؟ آن مشیت و تقدیر تو راجع به اینها چه بود؟ این است.

^۱ زیارت جامعه کبیره.

فجعلتهم معادن الكلماتك اينها را معادن برای کلمات خود قرار دادی معدن برای کلمات، کلمه چیست؟ آن حقایق وجودی است که از ذات پروردگار متنازل می‌شود و آن کلمات باعث می‌شوند که آن اراده و مشیت پروردگار در غالب اسماء و صفات کلیه، صورت عینی در خارج پیدا کند به این می‌گویند کلمه. حضرت مسیح در آیه قران چیست «و کلمته»، کلمه خدا بود، چرا کلمه خدا بود؟ چون برمی‌داشت ابرئ و اکمه و ابرص شفا می‌داد، دست می‌کشید روی اکمه کسی که نابینا و کور است، عصبش خشک است اصلا چشم ندارد.

می‌گویند این یکی رفته بود پیش مرحوم آقا شیخ حسن علی اصفهانی در آن مجلس که داشتند برای مرحوم آقا همین دوستان و اطبایی در مشهد که الان در قید حیات هستند، داشتند تعریف می‌کردند قبلا گفتم

به رفقا حالا مجمل [می‌گوییم]، رفته بود پیش مرحوم آقا شیخ حسن علی اصفهانی که آقا فلان کس ازدواج کرده و این دختر خلاصه این بنده خدا کسالت پیدا کرده و عمل کردند و رحم ندارد و [همسر] این مایوس شده و می‌خواهد برود یک عیال دیگر بگیرد. این هم گفته بود که یک انجیری یک نباتی چیز می‌خورد، گفته بود بدهید زن بخورد، گفتند بابا این اصلا رحم ندارد! خب رحم نداشته باشد شما از من بچه می‌خواهید رحم نمی‌خواهید، بچه می‌خواهید من هم به شما بچه می‌دهم. زنی که رحم نداشت بعد از نه ماه بچه می‌زاد، این چطوری است؟ این میشود کلمه، کلمة الله این است. یعنی حقیقتی که باعث ظهور یک اسم الهی است، باعث بروز اسم الهی است، حالا این بنده خدا حاج شیخ حسن علی نخودکی، چه برسد حالا به حضرت عیسی، خب حضرت عیسی مسأله‌اش تفاوت می‌کند پیغمبر اولوالعزم کذا.

حضرت عیسی چه کار می‌کرد، می‌دوید زنده می‌کرد، مرده را برمی‌انگیخت، کاری می‌کرد که همان ملائکه می‌کنند ملائکه نفخ صور، آنها همین کار را انجام می‌دهند، مرده را زنده می‌کرد. بالاتر از این می‌کرد، بالاتر از این که خاک را برمی‌داشت خاک در باغچه، خاک در باغچه را برمی‌داشت یک خرده آب به آن می‌پاشید و گل می‌کرد فوت می‌کرد و کبوتر می‌رفت هوا، خب این که دیگر مرده نبود، این که دیگر نمی‌دانم چیز نبود، یعنی ایجاد روح می‌کرد، ایجاد چیز می‌کرد.

آن کسی که می‌تواند کبوتر درست کند آن می‌تواند شیر هم درست کند، البته می‌رود بالاتر. شاید حضرت عیسی آن خلاصه در محدوده آن نفس، او در محدوده ابراز اعمال حیوانی بوده، امام رضا علیه‌السلام شیر را درست می‌کند. امام رضا علیه‌السلام که شیر را درست می‌کند اشاره به پرده می‌کند و تبدیل به شیر می‌شود یا در مورد موسی بن جعفر علیه‌السلام وقتی که تبدیل می‌شود او می‌تواند یک انسان درست کند. توجه کردید؟ یعنی آن کلمه می‌آید به جای دمیدن روح حیوانی روح انسانی می‌دمد، کاری که کی کرد؟ جبرائیل کرد با حضرت مریم. جبرائیل می‌شود کلمة الله! آن کلمة الله می‌آید به حضرت مریم یک نگاه می‌کند یک اراده می‌کند، یک دفعه حضرت مریم در شکم خود جنین می‌بیند، جنین احساس می‌کند. چه کار کردند آیا آزمایشگاهی بود، آیا نمیدانم فلان بود و چه بود هیچی! یعنی آن حقیقت روح وقتی که آن اراده و مشیت می‌آید؛ به واسطه آن اعمالی، که آن اراده اعمال می‌کند نزول آن اسم را یا نزول آن وصف الهی را در این عالم، یک مرتبه ممکن است چه باشد؟ می‌بیند که یک انسان درست شد. لذا از خود حضرت عیسی هم می‌شود چه؟ می‌شود کلمة الله. البته بنده در اینجا نمی‌خواهم چیز کنم شاید حضرت عیسی هم می‌توانست باصطلاح این مسأله را حالا به صورت حیوان بود ولی

خب بالاخره به صورت انسان هم شاید بتواند، خب مرتبه بالاترش را می‌گوییم که جنبه انسانی خب خیلی مرتبه تجرد بالاتری دارد.

اینها نه اینکه کلمه تو هستند مثل حضرت عیسی، اینها معدن کلمه تو هستند. یعنی هزار حضرت عیسی در درون امام قرار دارد، این می‌شود معادن الکلماتك. هزار حضرت موسی در بطن امام و در نفس امام قرار دارد، هزار حضرت ابراهیم قرار دارد. توجه کردید؟ اینها معادن برای تمام کلماتی هستند که آن کلمات باعث

نزول آن اسم کلی و باعث نزول آن وصف کلی در این عالم هست.

وقتی امام صادق علیه السلام می فرماید آنچه را که آصف وزیر حضرت سلیمان انجام داد چه بود؟ یک اسم از اسماء الهی را در وجود خودش متحقق کرده بود، یکی از اسماء! یک کلمه از کلمات، با آن یک کلمه توانست تخت بلقیس را از آنجا بیاورد به جایگاه حضرت سلیمان، با آن یک کلمه خورشید را نگه داشت، خورشید را نگه داشت و حضرت سلیمان رفت نمازش را خواند، داشت نماز عصرش قضا می شد. از لشگر داشت سان می دید یک مرتبه خورشید داشت غروب می کرد حضرت آصف به اشاره حضرت سلیمان خورشید را نگه داشت ایشان رفتند نماز خواندند، نماز عصر که قضا نشود. توجه کردید؟ یعنی چه؟ یعنی در کل عالم وجود حضرت آصف می توانست تصرف کند و کسی که خورشید را نگه دارد دیگر چه کاری نمی تواند بکند، چه کاری از او بر نمی آید؟ درست شد؟! امام صادق می فرماید آن یک اسم از اسماء الهی در او تجلی کرده بود در تمام عالم وجود می توانست تصرف کند، در ما هفتاد و دو اسم تجلی کرد، چپ می شود قضیه!! آن با یک اسم مرده زنده می کرد، زنده! نه اینکه مرده را زنده کند، زنده به وجود می آورد، خورشید را نگه می داشت، نه فقط خورشید را نگه می دارد، تمام عالم را نگه می دارد، چون اگر فقط خورشید را نگه دارد آن یکی می زند به آن یکی، اینجوری نیست که فقط خورشید را نگه دارد و بقیه را رها کند، خب این می آید می خورد به آن! این کل عالم را نگه می داشت، نه فقط خورشید را.

أمیر المؤمنین علیه السلام که خورشید را نگه داشت که فقط خورشید را نگه نداشت کل عالم را یک استپ داد که بایستید. خیلی حرکت کردید یک خرده استراحت کنید یک ربع بایستید دوباره که تمام شد راه بیفتید. این کل عالم را برمی دارد نگه می دارد. ان شاء الله خدا قسمت کند در مجرای آن مشیت و قدرت قرار بگیریم ما که چیزی سرمان نمی شود ما این چیزها که شنیدیم داریم می گویم، آن وقت می فهمیم آنها چه کار کردند، آن وقت می فهمیم. آن کسی که خورشید را نگه می دارد نمی گویم حالا دنبال این چیزها برویم نه! آن چیزهایی که به ما گفتند بالاتر از خورشید نگه داشتن است خیلی دنبالش نرویم فایده ندارد، چیزهای بالاتر برویم، هست. بعد امام صادق می فرماید: اینجا را ببینید! شیعیان ما هم به همین جا می رسند، به همین هفتاد و دو اسم می رسند، شیعیان ما، بله خوب جایی است بله! والا اینها که مسأله نیست.

فجعلتهم معادن لکلماتک، اینها افرادی هستند که معادن کلمات تو هستند. یعنی جبرئیل که کلمه توست در حقیقت او دارد اعمال فاعلیت می کند، میکائیل در آن حقیقت دارد اعمال فاعلیت

می‌کند، حضرت موسی که نیل را می‌شکافت و لشگر و افراد را عبور می‌دهد در آن حقیقت دارد اعمال کلمه می‌کند. همه عالم وجود در آن حقیقت دارند اعمال این مرتبه می‌کنند و این کار را دارند انجام می‌دهند این می‌شود چه؟ معادن لکلماتک. پس معادن کلمات چه کسانی هستند؟ اینها هستند حالا اینها چه کسانی هستند؟

وارکانا لتوحیدک اینها ارکان برای توحید تو هستند، یعنی آن رکن توحید بر اینهاست، حقیقت توحید به واسطه اینها ظهور پیدا می‌کند. این می‌شود معنای رکن دیگر، رکن نماز به چه می‌گویند؟ رکن نماز به آن چیزی می‌گویند که اگر انسان نخواند نماز باطل است، مثلاً الله اکبر شما نگوید نماز باطل است، رکوع نروید نماز باطل است. به واسطه اینهاست که توحید در عالم برقرار است، یعنی آن حقیقت ربوبی به واسطه ظهور

اینها در این عالم این دارد خودش را نشان می دهد.

وآیاتك و مقاماتك التی لا تعطیل لها فی كل مكان اینها آن مقامات تو هستند که این مقامات اصلا برای آنها تعطیلی وجود ندارد، يك لحظه برای آنها تعطیلی وجود ندارد. **لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ** البقرة، ۲۵۵ يك لحظه خدا را چرت و خواب نمی گیرد، اگر نازی کند از هم فروریزند قالبها. این صحبتی که من الان دارم می کنم به خاطر توجه امام است، امام توجه نکند من لال می شوم و يك کلمه نمی توانم ادا کنم، تمام است قضیه! این پلک که به چشم می زنم به خاطر توجه امام است، توجه او قطع شود پلک می افتد روی پلک، اصلا وجود به عدم تبدیل می شود نه اینکه انسان می میرد چون خود مردن وجود است منتهی خب نوعش فرق می کند.

يك مرتبه می بینید این آقایی که دارد به نام آقای طهرانی برای شما صحبت می کند نگاه می کنید می بینید فقط پستی است. پس کجاست این که داشت حرف می زد، این که صدایش داشت می آمد، این را داشتیم می دیدیم، پس چه شد؟ يك دفعه فقط پستی است پس این کجاست؟ يك لحظه آن عنایت نسبت به این گوینده نباشد شما فقط پستی می بینید در اینجا، یعنی يك دفعه کانال عوض می شود. پس تمام آنچه که در عالم دارد اتفاق می افتد، تمام آنچه که در عوالم ربوبی دارد اتفاق می افتد، تمام آنچه که در عالم برزخ و قیامت دارد اتفاق می افتد، همه آنها به خاطر مقاماتك التی لا تعطیل لها است. در این مقامات يك لحظه تعطیل وجود ندارد، این امام دارد چه می کند، حالا می دانید امام کیست، حالا من می توانم به خودم امام بگویم؟

این امامی که یک لحظه اراده خودش را از نزول فیض ربوبی به عوالم قطع کند شما فقط عدم می بینید، هیچ چیزی در عالم، نه جبرائیلی وجود دارد نه میکائیلی وجود دارد، نه خورشید و زمین و نه کهکشانها نه راه شیری، نه راه پنیر، نه راه نمیدانم چه! هیچی وجود ندارد، هیچی. اصلا این مربوط به عوالم ماده، غیر ماده هم همین طور. همه آنها چیست؟ فقط به اراده او بند است، به نفس او بند است، به نگاه او بند است.

يك وقت خدمت مرحوم آقا بودیم خدا رحمت شان کند، دو سه تا از دوستان خاص هم بودند. صحبت این شد که اولیاء خدا بعد از این جهان و بعد از رفتن اینها چه مراتبی طی می کنند ایشان تادب داشتند و ملاحظات داشتند راجع به استاد خودشان ایشان فرمودند که ما وقتی که خدمت آقای

حداد بودیم از ایشان چه چیزی را می‌دیدیم؟ یک عمامه می‌دیدیم که ایشان سرش است، عینکی زده و دارد دعا می‌خواند و صحبتی که با ما می‌کند و نشست و برخاستی که می‌کند، مگر غیر از این ما چیزی می‌فهمیدیم؟ اینی که این الان در کجاست را مگر ما می‌فهمیم؟ ما که داریم می‌بینیم این قیافه است این عمامه و چشم و ابرو و قبا و فلان همین که داریم می‌بینیم. اما این که این همین است یا غیر از این است مسأله فرق می‌کند. ایشان می‌گویند اولیا همین هستند رفتن و نرفتن برایشان یکی است و تفاوتی نمی‌کند، چه بروند چه باشند، در جایی هستند که تمام مراتب وجودی را در خودشان حیازت کردند. دیگر با رفتن آنجا چیزی به آنها اضافه نمی‌شود چه باشند [چه نباشند] چه از این دنیا به آن دنیا بروند هر دو یکی است. برایشان فرقی نمی‌کند.

يعرفك بها من عرفك کسی که بخوهد تو را بشناسد به واسطه این مقامات می‌شناسد، اگر قرار باشد راهی به سوی تو باشد باید راه از اینها باشد، غیر از اینها چیست؟ ضلالت محض است، عدم محض است، جهالت محض است، ظلمت محض است، راه خدا فقط منحصر است در این، يعرفك بها من عرفك، به واسطه اینهاست که تو را می‌شناسند، خب بیاییم ببینیم چیست فقره بعدی.

لا فرق بينك و بينها الا انهم عبادك و خلقك هیچ فرقی بین تو و بین اینها نیست جز اینکه تو خدا هستی و اینها مخلوق تو هستند. یعنی فقط جنبه خالقیت و مخلوقیت را بگذاریم کنار، آن چه می‌خواهید به خدا نسبت بدهید به اینها نسبت بدهید، این لا فرق است دیگر معنی فرق، معنی لافرق چیست؟ این، خدا زنده می‌کند اینها زنده می‌کنند، خدا می‌میراند این می‌میراند، خدا علم می‌دهد اینها علم می‌دهند، خدا قدرت می‌دهد قدرت خدا لا یتناهی است قدرت این چیست؟ لا یتناهی، قدرت امام لا یتناهی است یا متناهی محدود است، لا یتناهی. چون لا فرقهیم بینهم و بینك فرق بین اینها نیست و بین این مقامات و بین تو نیست، فقط يك جنبه دارد و آن جنبه جنبه مخلوقیت است، نزلونا عن الربوبية و قولوا فینا ما شئتم،^۱ فقط به ما خدا نگوید هر چه می‌خواهید بگویید بگویید. ما خدا نیستیم، ما مخلوق هستیم، خب آنها يك مخلوق ما هم يك مخلوق، ما يك سنگ بیست کیلویی را از روی زمین نمی‌توانیم برداریم این قدرت ماست، آن کل عالم را دارد خلق می‌کند آن هم يك قدرت است. آن هم يك جور قدرت است. آن با هر لحظه دارد به همه عالم هستی می‌دهد، دارد وجود می‌دهد. بعضی‌ها می‌گویند مقصود از این بینها منظور ملائکه هستند، ملائکه چه هستند آقا جان! خود ملائکه در تحت اراده و مشیت اینها قرار دارند علاوه بر آن در بعضی از نسخ هم بینهم هست.

الا انهم عبادك و خلقك اینجا هم که ضمیر هم در اینجا آورده، فقط فرق این است که تو خدا هستی ولی اینها بندگان تو هستند و مخلوق تو هستند، درست شد؟ تمام مشیت اینها، این عالم به واسطه اینها قرار دارد.

روایتی هست از أمير المؤمنين عليه السلام هنگامی که پیغمبر را دفن کردند يك عبارت عجیبی دارد من این عبارت را در جایی از مصادر ندیدم فقط در ناسخ دیدم. حالا اگر رفقا در جای دیگر هم

^۱ به این مضمون در کتاب بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۹ احادیثی وارد شده است.

هست [بگویند] خوب است که اطلاع پیدا کنیم. اللهم إن هذا أول العدد وصاحب الأبد، پروردگارا این کسی که در اینجا دفن شده روحش و حقیقتش اول عدد است یعنی اولین حقیقتی است که عدد به او تعلق گرفته. مقام احدیت که تنازل کرده به مقام واحدیت و بروز اسماء و صفات از آن نقطه واحدیت شروع می شود این همان مقام واحدیت است. چون در مقام احدیت عدد در آنجا معنا ندارد، يك در مقابل دو معنا ندارد، يك به عنوان حقیقت بسیطة الاشیا در آنجا تحقق دارد نه يك در قبال دو در قبال سه و چهار. آنجایی که از آن مرتبه احدیت و مقام هو هویت آنجا می خواهد در عالم ظهور و بروز پیدا کند این نفس رسول خدا این اولین نقطه اوست، یعنی اولین نقطه بروز اراده و مشیت است. و صاحب الابد؛ این حقیقتی است که اول و آخر ندارد. ابدیت بر این حقیقت حك شده و بر این ابدیت بر او محکم شده و نسبت به او متقن شده.

عبارت عبارت عجیبی است: اللهم إن هذا أول العدد وصاحب الأبد نورك الذي قهرت به غواسق الظلم و بواسق العدم و جعلته بك و منك و اليك دالا دليلا روحه نسخة الأحدية في اللاهوت و جسده صورة معاني الملك و الملكوت و قلبه خزانة الحى الذى لايموت طاووس الكبرياء و حمام الجبروت.

أمیرالمؤمنین می گوید این رسول خدا روحش همان حقیقت ابدیت عالم وجود است، و اولین نقطه تعین است و بزرگان البته از عرفا راجع به این قضیه عباراتی دارند و مطالبی دارند، واقعا عجیب است این مسائلی، محی الدین در اینجا به اصطلاح مطالبی دارد.

و لذا امام رضا علیه السلام در آن روایت عجیبی که از آن حضرت نقل شده شما اصلا کجا می توانید با او هام عقولتان، عقل ندارید، وهم است، خیال است، تصورات است بیاید امام درست کنید؟ اصلا چه می فهمید امام چیست، چه می فهمید امام کجاست، اصلا مگر ما می فهمیم. این حقیقتی که در اینجا هست مگر ما تشخیص می دهیم؟ این معانی، این مقامات، این درجات، این مراتب را مگر ما اصلا می توانیم بفهمیم ولی خب امیدش هست، امید است! امام علیه السلام اینها را برای ما گفته، گفته بگوئید بخوانید خودتان را به ما نزدیک کنید، نگویید اینها برای ما نیست برای اینهاست، بیاید جلو بابا، شما هم بیا قدمی بردار، حرکت در تو پیدا شود شوق در تو پیدا شود، اینها را ما به شما می گوئیم یک در باغ سبزی داریم به شما نشان می دهیم که اگر بیاید ما هم شما را داخل می کنیم، شما قدم بردار بیا ما داخل می کنیم، ما شما را در این فضا داخل می کنیم، به شما سعه می دهیم، گنجایش می دهیم، ظرف وجودیتان را باز می کنیم، فکرتان را از رسیدن به این مسائل دنیا و اینها درمی آوریم، بصیرتتان را نسبت به آن عوالم زیاد می کنیم، توجهتان را از آنچه که موجب انصراف نسبت به آن حقایق است برمی گردانیم، به شما تنبه می دهیم، تذکر می دهیم، حرکت کنید بیاید دیگر بسم الله. این دعاها برای همین آمده است، برای همین مسائل آمده است. لذا در ماه رجب شما می بینید که دعاها توحید است خب این دعاها در اینجا یعنی چه؟ مگر مسأله مسأله توحید نیست؟ مگر مسأله مسأله خدا نیست؟ مگر دعاها نباید فقط به ذات باری برگردد، ائمه پس چرا در اینجا دعا را آوردند؟ این همان است، ارکان توحید این است، حقیقت ولایت همان توحید است، این که می گویند ولایت عین توحید است معنایش همین است، یعنی اگر در همین ماه می خواهد برکاتی بیاید می خواهد افاضه شود بایستی که این افاضه چه شود؟ از نفس امام باید این افاضه شود از جای دیگر خبری نخواهد بود، هیچ خبری نخواهد بود.

خب دیگر به این مقدار ما چیزهای دیگر هم می خواستیم دیگر در این زمینه بگوئیم ولی

دیگر ان شاء الله ما به خاطر همین ماه رجب گفتیم که حالا یک چند فقره‌ای را به قول معروف

مهر جهان سوز چو پنهان شود *** شب پره بازیگر میدان شود

حالا بیاییم یک چند جمله‌ای از آنچه را که این طرف و آن طرف خلاصه جسته و گریخته از

بزرگان شنیدیم و می‌شود مطرح کرد و می‌شود گفت که اینها را به مناسبت ماه رجب و وسائل برای این

تلقی حقایق و فیوضات ماه رجب و شعبان و رمضان که در اینها هست خدمت رفقا عرض شود.

ان شاء الله خداوند به ما توفیق بدهد

برای اینکه به حقیقت این معانی و به واقعیت این معانی و به آن لب و مغزای حقایقی که آمدند و برای ما بیان کردند انشاءالله خداوند توفیق بدهد که ما به اینها دسترسی پیدا کنیم و به عنایت خودشان صاحب مقام ولایت همه ما در تحت ولایت آنها انشاءالله بیش از پیش راسخ تر، متقن تر و محکم تر قدم برداریم.

من در همان زمانها با آن صغر سن خودم که در مجالس بزرگان مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه شرکت می کردیم و حال آنها را می دیدیم واقعا می دیدیم یک چیزی واقعیت دارد. آخر ما فقط حرف می زنیم، حرف می زنیم یک ساعت حرف می زنیم نیم ساعت حرف می زنیم، ولی می گویند آقا خودت چیزی سردرمی آوری از این حرفایی که زدی، می گوییم حالا یک چیزهایی شنیدیم. ولی وقتی که آنها حرف می زدند ما یک حقایق را پشت این حرفها احساس می کردیم، این نبود که آنها بخواهند از کتاب نقل بکنند انشاء می کردند، حرفهایشان، حرفهای انشا بود، انگار یک واقعیتی را می خواستند بگویند یک حقیقتی را می خواستند بگویند، یعنی ما این حقایق و این معانی را در وجود آنها بالاجمال نه حالا به تفصیل، بالاجمال ما مشاهده می کردیم که یک چیزی هست. همچنین نیست که اینها دارند همین طوری یک چیزی می گویند و یک واقعیتی دارد، مثل اینکه یک چیزی وجود دارد با این کیفیت و با این بیان و با این شیوه بیان می کنند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد